

فصل

آشنایی با نظام‌های مختلف سیاسی؛ دموکراسی، تعاریف و اشکال آن



❖ اهداف آموزشی

- ❖ آشنایی با تعریف نظام سیاسی
- ❖ بررسی انواع نظام‌های سیاسی
- ❖ آشنایی با تعاریف دموکراسی
- ❖ بررسی اشکال دموکراسی
- ❖ آشنایی با چیستی و ماهیت دموکراسی
- ❖ بررسی انواع دموکراسی

□ نظام سیاسی

نظام سیاسی یا حکومتی از مجموعه‌ای از ترتیبات تشکیل یافته است که بر روی هم به تدوین و اجرای تصمیماتی رهنمون می‌شوند که انطباق‌پذیر بر تمامی جامعه است.

طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی همیشه مبتنی بر ارزیابی هنجارهایی است که این نظام‌ها مدعی داشتن یا کسب آن هستند. برای مثال، لیبرالیسم و دموکراسی از یکسو و اقتدارگرایی و فردسالاری از دیگر سو و مساوات‌گرایی و برابری‌طلبی از جانب سوم، نمونه‌هایی از این هنجارها به شمار می‌روند.

البته دسته‌بندی نظام‌ها بر مبنای ارزیابی هنجارها یا تخصیص ارزش‌ها، معیاری قطعی و متقن برای تعیین و تفکیک نظام‌های سیاسی به دست نمی‌دهد. به عنوان مثال، ممکن است دو نظام سیاسی هر دو اقتدارگرا باشند ولی عملکرد آنها در قبال مالکیت، ساختار اجتماعی یا آموزشی و ... متفاوت باشد. برای طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی، مطمئناً باید این تفاوت‌ها را در نظر گرفت. با این تفاوت‌هاست که یک نظام سیاسی به نظام اقتدارگرا یا دموکراسی - لیبرالیسم نزدیک می‌شود.

به عبارت دیگر می‌توان گفت نظام‌های سیاسی فقط دموکراتیک یا غیر دموکراتیک نیستند، بلکه آنها را می‌توان در نقاط متعددی مابین قطب دموکراتیک (مشارکت تمام مردم در وضعیتی برابر) و قطب «فردسالاری»^۱ جای داد، هر چند آشکار است که هیچ جامعه‌ای را در جهان واقعی نمی‌توان در یکی از دو سر طیف قرار داد، بلکه مابین دو قطب کاملاً لیبرال و کاملاً اقتدارگرا قرار می‌گیرند. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۵۰) پر واضح است که این نکته در خصوص طیف لیبرالیسم - مساوات‌گرایی هم صدق می‌کند.

با عنایت به سه نوع هنجار: لیبرال (دموکراسی لیبرال)، اقتدارگرا و مساوات‌گرا، نظام‌های سیاسی را می‌توان در بی‌نهایت نقطه در فضای سه بعدی که این هنجارها تعیین می‌کنند جای داد. البته

1. Monocratic



هیچ‌گاه دو نظام سیاسی را نمی‌توان دقیقاً در یک نقطه واحد جای داد و حتی با ثبات‌ترین نظام سیاسی نیز از نظر هنجارهایی که در خود دارد تغییر می‌کند. با وجود این شباهت‌های قابل ملاحظه‌ای نیز می‌توان یافت. به طوری که بر اساس آن، کشورهای اروپای غربی سابق عموماً از حیث ارزش‌ها، بسیار نزدیک به هم به نظر رسیده و جملگی لیبرال دموکراسی قلمداد می‌شوند و دولت‌های کمونیست قرن بیستم از درجه بالایی از اقتدارگرایی برخوردار بوده‌اند. البته پس از فروپاشی شوروی و سقوط نظام دو قطبی حاکم، در واقع برخی از آن دولت‌ها با کاهش اقتدارگرایی خود از کمونیست دست کشیده‌اند و به سمت لیبرال‌تر شدن گام برداشته‌اند.

از یک دیدگاه و بر اساس یک تحقیق در توزیع سه بعدی هنجارها می‌توان پنج نمونه نظام سیاسی را تقسیم‌بندی نمود:

۱- لیبرال دموکراتیک

۲- اقتدارگرایی مساوات‌طلب

۳- غیر مساوات‌طلب سنتی

۴- عوام‌گرا

۵- غیر مساوات‌طلب اقتدارگرا. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۵۵)

□ رژیم‌های لیبرال دموکراتیک

کشورهایی که در این دسته قرار می‌گیرند به لحاظ سیاست‌های اصلی‌شان نه واقعاً مساوت‌گرا و نه غیر مساوات‌گرا هستند. البته از نظرگاه توزیع درآمدها و خدمات اجتماعی، تفاوت‌های عمده‌ای میان آنها دیده می‌شود.

اما هنجارهای اصلی که در این کشورها وجود دارد و تا حدی اعمال می‌شود، آنها را در موضع میانه‌ای مابین دو رأس طیف قرار می‌دهد و این احتمالاً نتیجه صورت‌بندی لیبرال دموکراتیکی است که این کشورها اعمال می‌کنند.

بدین‌گونه که گروه‌های مختلف می‌توانند نظرهای خود را حداقل در حد متوسطی از آزادی ابراز دارند و می‌توانند برای کسب حمایت مردم به‌ویژه از طریق انتخابات به رقابت پردازند.

تا پیش از دهه ۱۹۸۰ این کشورها شامل کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و نیز ژاپن، اسرائیل و برخی از اعضای مشترک‌المنافع به‌ویژه هندوستان و بعضی از دولت‌های آمریکای لاتین بودند. از دهه‌ی ۱۹۸۰ شمار دیگری از کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا هنجارهای لیبرال دموکراتیک را برگرفتند و به سمت این هنجارها رفتند. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۵۶-۵۵)

□ رژیم اقتدارگرای مساوات‌طلب

رژیم‌های کمونیستی که در قرن بیستم گسترش یافته بودند را می‌توان مساوات‌طلب و اقتدارگرا توصیف کرد. اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپایی شرقی، شمال چین، کره شمالی، مغولستان و ویتنام، کوبا، آنگولا، موزامبیک و اتیوپی کشورهای عضو این گروه به حساب می‌آیند. اگرچه رژیم‌های این کشورها اقتدارگرا هستند، اما تحول این دولت‌ها از دهه ۱۹۸۰ بیانگر آن است که تمایل شدیدی برای فاصله گرفتن از اشکال افراطی اقتدارگرایی در بسیاری از این کشورها دیده می‌شود.

نکته قابل ذکر اینکه حتی اگر نسبت به ماهیت و میزان مساوات‌طلبی دولت‌های کمونیستی اغلب شک و تردید وجود داشته باشد، باید گفت که رژیم‌های کمونیستی به طور سنتی نسبتاً مساوات‌طلب هستند. به عنوان مثال، دولت‌های کمونیستی از نظام بسیار پیشرفته تأمین اجتماعی برخوردارند که آموزش، بهداشت و حقوق بازنشستگی تمامی مردم را با نوعی مساوات تأمین می‌کند. نکته دیگر اینکه، دولت‌های کمونیستی را حتی در صورت اقتدارگرا بودن باید نسبتاً دموکراتیک دانست. اگر یک نظام سیاسی در عین دادن فرصت مشارکت به مردم، اجازه رقابت قابل ملاحظه‌ای را ندهد، ممکن است بدون آنکه لیبرال باشد، دموکراتیک قلمداد گردد. در کشورهای کمونیستی، حزب و دیگر سازمان‌های «توده‌ای» به تعداد بسیار زیادی از شهروندان، فرصتی برای مشارکت اعطا می‌کنند. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۵۷)

□ رژیم‌های غیر مساوات‌طلب سنتی

برخی از نظام‌های سیاسی هستند که نه لیبرال دموکراتیک هستند و نه کمونیست. این کشورها مطلق‌گرا هستند و در رأس دولت‌هایشان معمولاً پادشاهی قرار دارد که بر اساس حمایت اکثریت وسیعی از ملت از تاج و تخت، بر آنها حکم می‌راند. برخی از جمهوری‌های الیگارشیک از چنین مشخصه‌ای برخوردار بودند یا هستند. این نوع رژیم در جهان معاصر روز به روز کمیاب‌تر می‌شود. بدین لحاظ تنها در بخش‌های دور افتاده و کوچکی از جهان (همانند شبه جزیره عربستان و هیمالیا) رژیم‌های غیر مساوات‌طلب سنتی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. هنجارهای این نظام‌ها، سنتی است و همانند وضعیت پیش از انقلاب در اروپا، حافظ نابرابری‌ها و ساختارهای به شدت الیگارشیک هستند. در این کشورها قدرت و ثروت در دست افراد معدودی متمرکز است و حرکت ناچیزی به سمت آزادی‌های سیاسی در اجتماع صورت می‌گیرد.



□ رژیم‌های عوام‌گرا

بیشتر دولت‌های تازه استقلال یافته در دهه‌های ۶۰-۱۹۵۰ به‌ویژه در آفریقا، حیات خود را با چنین رژیم‌هایی پوپولیستی آغاز کردند، چنانکه برخی از جمهوری‌های آمریکای شمالی نیز در اوایل دوران استقلال خود چنین بوده‌اند ایجاد یک دولت جدید، دست کم نیازمند میزانی از دخالت مردم در مخالفت با یک قدرت استعماری است و معمولاً در اینجا وفاداری‌های «سنتی» کفایت نمی‌کند. حداقل لازم است که بخش عظیمی از جمعیت، تا حدی مشارکت داشته باشند و درجه‌ای از کثرت‌گرایی نیز وجود داشته باشد. از این رو رژیم‌های پوپولیستی نوعاً در واکنش نسبت به سنت‌گرایی متولد می‌شوند و در نتیجه تمایل دارند که میان دموکراسی و «فردسالاری»، مساوات‌طلبی و غیر مساوات‌طلبی و لیبرالیسم و اقتدارگرایی واقع شوند. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۵۹)

□ رژیم‌های اقتدارگرای غیر مساوات‌طلب

این رژیم‌ها به عنوان واکنشی در مقابل یک نظام لیبرال دموکراتیک به وجود می‌آیند، چنانکه قبل از جنگ جهانی دوم، این مسأله در اروپای جنوبی، مرکزی و شرقی، به‌ویژه به شکل فاشیسم و نازیسم آزموده شده است.

این گونه رژیم‌ها همچنین ممکن است به منزله عکس‌العملی در برابر رژیم‌های پوپولیستی به وجود آیند، چنانکه در آفریقا و تا حدی در آسیا از دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد.

این رژیم‌ها بیش از هر چیز اقتدارگرا هستند. در این گونه رژیم‌ها، زندگی سیاسی «عادی» به حداقل کاهش می‌یابد و حتی باور شایع در میان صاحبان اقتدار این است که سیاست را می‌توان به طور کلی حذف کرد. برخی از این رژیم‌ها مجبور شده‌اند درجه‌ای از «سیاسی کردن» را بپذیرند و سازمان‌هایی را برای ثبت نام مردم در یک حزب توده‌ای تدارک ببینند که هدف عمده آن نشان دادن حمایت مردم نسبت به رهبر و رژیم است. اما این رژیم‌ها نوعاً ساختاری سلسله مراتبی دارند. آنها ضمن رد کامل مفهوم دموکراسی، بر «رئیس» و لزوم به رسمیت شناختن منزلت برتر وی تأکید دارند. (بلاندل، ۱۳۷۸: ۶۰)

«بشیریه» ضمن اشاره به معیارهای متعددی که در تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی وجود داشته و توسط ارسطو در دوران گذشته تا مونتسکیو و دیگر صاحب‌نظران در دوران جدید به کار گرفته شده است؛ اعم از معیار شمار حکام و گروه حاکمه، معیار ویژگی‌های اخلاقی نظام‌ها، معیار روش سازماندهی حکومت، ملاک تفکیک و رابطه قوای حکومتی، معیار نوع رابطه دولت با طبقات اجتماعی (رفاهی بودن



یا طبقاتی بودن دولت)، معیار میزان دخالت دولت در اقتصاد و جامعه (چپ و راست بودن)، در نهایت انواع نظام‌های سیاسی را در دو دسته کلی: اشکال عمومی و اشکال خاص دسته‌بندی می‌کند و نظام‌های: دموکراسی، دموکراسی اجتماعی، شبه دموکراسی‌ها، اقتدارطلبی، توتالیترسیم و دولت انداموار (کورپوراتیسم) را در دسته نخست و دولت محافظه‌کار، دولت لیبرال، دولت دموکراتیک اولیه، دولت رفاهی و دموکراسی اجتماعی، دولت نئولیبرال، دولت فاشیست و دولت کمونیستی را در زمره اشکال خاص نظام‌های سیاسی جای می‌دهد. (بشپریه، ۱۳۸۰: ۱۵۳-۱۲۹)

□ دموکراسی، تعاریف و اشکال آن

□ چیستی و ماهیت دموکراسی

در عصر دموکراسی، سخن راندن از دموکراسی امری است سهل و ممتنع. سهل از آن روی که هر فرد از این واژه، معنایی تقریباً درست در ذهن دارد و ممتنع از آن جهت که این واژه در تحول مفهومی خویش در بستر تاریخ، دچار برداشت‌های گوناگونی شده و از درون آن، از «دموکراسی» به «انواع دموکراسی» رسیده است. بر این اساس، می‌توان گفت که دموکراسی به بی‌قاعده‌ترین دانش‌واژه سیاسی تبدیل شده است.

معنای دقیق دموکراسی به راحتی مشخص نمی‌شود. وقتی واژه‌ای برای هر کسی هر جور می‌دهد، در خطر آن است که به کل بی‌معنا شود. دموکراسی از واژه demokratia یونانی گرفته شده که خود ترکیبی از demos به معنای مردم و kratein یعنی حکومت کردن، قدرت و یا فرمانروایی است؛ به این ترتیب، دموکراسی یعنی حکومت به وسیله مردم و یا فرمانروایی مردم. (قادری، ۱۳۸۰: ۴۳)

«دموکراسی فردگرا» به صورت‌های مختلف در غرب مورد بررسی قرار گرفته و موجود است. «مونتسکیو» با تقسیم‌کردن قوا به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه اعتقاد داشت که این تقسیم‌بندی موجب اجرای حاکمیت ملی و تأمین آزادی در جامعه می‌شود. کتاب «روح القوانين» مونتسکیو (۱۷۳۸ م)، در برگیرنده آرای وی در باب حکومت و سیاست است. وی در این کتاب حکومت‌ها را به سه دسته: جمهوری، سلطنتی و رژیم استبدادی تقسیم می‌کند.

ژان ژاک روسو در کتاب «قراردادهای اجتماعی» دموکراسی را از زاویه دیگری می‌کاود. از دیدگاه روسو، «قرارداد اجتماعی» که میان افراد جامعه منعقد می‌شود به آنها این فرصت را می‌دهد که به نحو یکسان در حاکمیت و سرنوشت خویش دخالت و شراکت داشته باشند و از آنجایی که اراده



عمومی نتیجه اراده فرد فرد افراد جامعه است پیروی از اراده عمومی که بر جامعه مستولی شده، اطاعت از قانونگذاران جامعه - که همان افراد جامعه هستند - محسوب می‌شود. به نظر روسو حاکمیت ملی زمانی استقرار می‌یابد که همه مردم در محلی جمع شده و درباره آینده خود اظهار نظر کنند. بنابراین دموکراسی مستقیم که نمونه آن را امروزه - جز در برخی از مناطق کوچک - سراغ نداریم مدنظر روسو است. (رحیمی بروجردی، ۱۳۷۰: ۳-۱۵۲)

به طور کلی دموکراسی به مثابه یک نظام سیاسی در پی حل مشکلات عدیده مردم بود. خواه از طریق تفکیک قوای منتسکیو، خواه از طریق قرارداد اجتماعی روسو و یا تأکیدی که سایر تئوریسین‌های کلاسیک دموکراسی همچون توماس هابز، جان لاک و الکسی دوتوکویل بر دیگر جنبه‌های دموکراسی داشته‌اند.

دموکراسی همانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و مانند بسیاری از واژه‌ها می‌تواند در عین حال خوب یا بد و منفی یا مثبت تلقی گردد. اصطلاح دموکراسی در یونان باستان واژه‌ای منفی و تحقیرآمیز بود و چندان هم به معنای فرمانروایی همه به کار نمی‌رفت، بلکه اغلب فرمانروایی توده‌های تهیدست و ناآگاه معنا می‌شد. در واقع، از دید دو متفکر یونان باستان، افلاطون و ارسطو، دموکراسی مذموم بود. از نظر افلاطون، دموکراسی به دلیل افراط در آزادی، حکومت تلون و اغماض و سهل‌انگاری و بی‌توجهی به قوانین است.

از نظر ارسطو نیز اگر تعداد حکومت‌کنندگان زیاد بوده و در عین حال آن حکومت بد باشد یعنی به منافع اشخاص توجه کند به آن دموکراسی گویند و اگر حکومت خوب باشد و در آن، به منافع همه اقشار و جمع توجه شود به آن پلیتی (جمهوری) گویند. (ملکوتیان، ۱۳۸۰: ۱۳ و ۱۵) ارسطو در حالی که حاضر به قبول فضیلت‌های مشارکت عمومی بود، اما نگران بود که مبدا دموکراسی به شکلی از «فرمانروایی توده عوام» درآید.

اما به دنبال انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و پس از آن، این واژه از مقولات آشنای حیات اجتماعی اروپاییان گردید و معنایی مثبت یافت. در قرن بیستم نیز اندیشه‌های مرتبط با نظام دموکراتیک از مهمترین اشتغالات نظری و عملی در زمینه حیات اجتماعی بوده است. (قادری، ۱۳۸۰: ۴۳)

□ تعریف دموکراسی

از دموکراسی معانی و تعاریف مختلفی ارائه شده است. برخی محتوای اصلی دموکراسی را تبدیل رأی به قانون توسط مردم می‌دانند. برخی دموکراسی را یک نظریه و برخی دیگر آن را یک روش می‌دانند. به طور مثال در تعریف سروش از دموکراسی می‌خوانیم: «دموکراسی شیوه‌ای از



سازماندهی جامعه به نحوی است که بتواند همه تحولات ضروری را بدون توسل به اقدامات خشونت‌آمیز پذیرا باشد. دموکراسی مجموعه‌ای از نهادها برای به حداقل رساندن خطاهای اداره جامعه از طریق به حداکثر رساندن مشارکت عامه و تقلیل نقش فرد در اتخاذ تصمیمات است.^۱ هانتینگتون در موج سوم دموکراسی می‌گوید: «موج دموکراسی شدن عبارت است از یک سلسله گذارهایی از رژیم‌های غیر دموکراتیک به دموکراتیک که در زمان‌های خاصی صورت پذیرفته و همچنین گذارهای مشخصی را در همان زمان در جهت مخالفت به همراه آورده است». (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۱۸)

از نگاه پوپر^۲ دموکراسی سازوکاری از نظام سیاسی است که می‌توان به وسیله آن حکومت‌های نامطلوب یا شرور را از مسند قدرت به زیر کشید. به این ترتیب، دموکراسی‌ها حاکمیت عامه نیستند، بلکه نهادهای تجهیز شده‌ای هستند که خود را از خطر دیکتاتوری حفظ می‌کنند. (قادری، ۱۳۸۰: ۴۴)

آبراهام لینکن^۳ دموکراسی را حکومت مردم، به وسیله مردم و برای مردم تعریف می‌کند. این تعریف سه عامل کلیدی از دموکراسی را پیشنهاد می‌کند، یکی مسأله اضافه حکومت به مردم که نه تنها در معنای بالادست بودن آن بر مردم است بلکه در معنی گرفتن مشروعیت خویش از الزام و تعهد مردم نسبت به آن حکومت بر اساس رضایت نیز هست؛ دیگری واژه به وسیله مردم است، بدین معنی که آنها مشتاقانه در فرایندهای حکومتی مشارکت می‌جویند و سرانجام واژه برای مردم است، یعنی حکومت در پی تحقق رفاه مشترک و حفظ حقوق افراد است. (اشکورکیایی، ۱۳۹۵: ۷)

عده‌ای از متفکران به دموکراسی‌ها بیشتر به عنوان نظام‌های نخبه‌گرا و رقابتی که با آرای مردمی به قدرت می‌رسند نگرسته‌اند. در این راستا، از نظر شومپیتر روش دموکراتیک، یک چنان نظم نهادی به منظور رسیدن به تصمیمات سیاسی است که افراد تحت لوای آن به دلیل تلاش رقابت‌آمیز و با جلب آرای مردم به قدرت تصمیم‌گیری دست می‌یابند. در این حالت، دموکراسی فقط یک روش است نه یک هدف. (قادری، ۱۳۸۰: ۴۴-۴۵)

اشاره بشیریه به سه دسته نظریه درباره حکومت دموکراسی، در واقع چهارچوبی مناسب را برای تعریف دموکراسی به دست می‌دهد:

۱- دموکراسی به معنای حکومت اکثریت مردم؛

۱- رجوع شود به مقاله «در باب نسبت‌سنجی دین و دموکراسی»، پایگاه اطلاع‌رسانی دکتر سید صادق حقیقت.

2. Karl Raimund Popper

۳- شانزدهمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا



۲- دموکراسی به معنای حکومت قانون؛

۳- دموکراسی به معنای حکومت متناوب چندین گروه برگزیده.

دموکراسی اکثریتی یا ژاکوبینی همان دیدگاه کلاسیک درباره دموکراسی است که به آرای ژان ژاک روسو باز می‌گردد. بر اساس این دیدگاه اکثریت هیچگاه اشتباه نمی‌کند. دموکراسی به این معنا مظهر اراده اکثریت مردم است.

دموکراسی به معنای حکومت قانون به این موضوع اشاره دارد که قدرت اساساً خطرناک است و باید به قانون محدود شود. حکومت خوب حکومت محدود است، اما اراده اکثریت محدودیتی بر قدرت محسوب نمی‌شود بلکه ممکن است کار را به خودکامگی و استبداد اکثریت بکشاند. اکثریت نیز باید به وسیله نهادهای قانونی کنترل شود. به نظر برخی مفهوم حکومت اراده اکثریت یا حکومت قانون، ماهیت دموکراسی‌های مدرن را توضیح نمی‌دهد فلذا این گروه سوم، جوهر دموکراسی را رقابت میان چندین گروه قدرت می‌دانند. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۳۳-۱۴۰)

□ انواع دموکراسی

دموکراسی انواع گوناگونی دارد. در واقع ما یک نوع دموکراسی نداریم، بلکه با انواع دموکراسی روبه‌رو هستیم. به همین دلیل نویسندگان و اندیشمندانی که درباره دموکراسی بحث کرده‌اند، هر یک از زاویه‌ای خاص و به اعتباری ویژه، دموکراسی را به انواع و اقسامی تقسیم کرده‌اند. برخی با توجه به جلوه‌های ظهور و شاخصه‌های تجلی یافته انواع حکومت‌های دموکراتیک و بعضی دیگر با عنایت به تأثیر و نفوذ انواع نظریه‌ها در حکومت‌های دموکراسی، مدل‌سازی کرده‌اند.

در نظریات بسیاری از تئوریسین‌ها با سه شکل مختلف دموکراسی مواجه هستیم:

۱- **دموکراسی مستقیم**: که از طریق قانون اکثریت آرای و مراجعه به آرای عمومی (رفراندوم) قوانین را به تصویب می‌رساند.

۲- **دموکراسی غیر مستقیم**: که در آن نمایندگان مردم در مجلس به بررسی و تصویب قوانین می‌پردازند.

۳- **دموکراسی مختلط**: که طی آن مردم در پاره‌ای از موارد حق تصویب برخی از موارد را به خود اختصاص می‌دهند. در پاره‌ای از اوقات رفراندوم برای تصویب قانون، اجباری است و گاهی اختیاری است و بستگی به نظر رئیس دولت دارد. (رحیمی بروجردی، ۱۳۷۰: ۱۵۵)

دیوید هلد^۱ در کتاب *مدل‌های دموکراسی* از ۱۱ نوع دموکراسی نام می‌برد و بشیریه از دیدگاهی دیگر به پنج نوع دموکراسی می‌پردازد. آنچه انواع دموکراسی را تحت یک عنوان جمع می‌کند نه قدر

1. David held

مشترک ذاتیات آنها، بلکه به قول ویتگنشتاین شباهت خانوادگی بین آنهاست. دموکراسی نوع «الف» ممکن است دارای مؤلفه‌هایی باشد که برخی از آنها با مؤلفه‌های نوع «ب» مشترکند، اما قدر اشتراک نوع «ب» و نوع «ج» چه بسا مؤلفه‌هایی دیگر باشد و همین طور است مشترکات نوع «ج» با دیگر انواع.

الف) برخی از انواع دموکراسی از نظر گاه بشیریه:

دموکراسی اکثریتی یا ژاکوبینی: بشیریه دموکراسی اکثریتی یا ژاکوبینی را همان دیدگاه کلاسیک درباره دموکراسی می‌خواند که به آرای ژان ژاک روسو باز می‌گردد. بر اساس این دیدگاه اکثریت هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند. دموکراسی به این معنا مظهر اراده اکثریت مردم است، اما برای آنکه این اراده تحقق یابد، به‌ویژه حکومت اراده اکثریت مشروط به گسترش تعلیم و تربیت در میان مردم، گسترش آگاهی‌های عمومی نسبت به مسائل جامعه، تعدد احزاب سیاسی و بسط ارتباطات سیاسی است.

دموکراسی قانونی: در دموکراسی قانونی جوهر دموکراسی نه در حکومت یا «استبداد» اکثریت، بلکه در حکومت قانون می‌باشد. از این دیدگاه قدرت اساساً خطرناک است و باید به قانون محدود شود؛ حکومت خوب حکومت محدود است، اما اراده اکثریت محدودیتی بر قدرت محسوب نمی‌شود، بلکه ممکن است کار را به خودکامگی اکثریت بکشاند. استبداد اکثریت چه بسا که از استبداد اقلیت خردکننده‌تر و سنگین‌تر باشد.

دموکراسی به معنای تعدد گروه‌های برگزیده: از این دیدگاه جوهر دموکراسی مدرن رقابت میان چندین گروه قدرت است. نظریه‌پردازان این دیدگاه معتقدند مفهوم حکومت اراده اکثریت یا حکومت قانون ماهیت دموکراسی‌های مدرن را توضیح نمی‌دهد. در اصل استدلال اساسی این گونه نظریه‌پردازان در مقابل «نخبه‌گرایان» کلاسیک مطرح شد که اندیشه دموکراسی را کلاً واهی می‌دانستند و همه حکومت‌ها را انواعی از الیگارشی می‌شمردند.

دموکراسی اجتماعی: دموکراسی اجتماعی، آن نوع از دموکراسی است که بر تأمین رفاه اجتماعی و ایجاد دولت رفاهی و توزیع ثروت در جامعه به وسیله دولت تأکید می‌گذارد. طرفداران دموکراسی اجتماعی در پی آن بوده‌اند تا اصول لیبرالیسم و حکومت مبتنی بر اصل نمایندگی و حاکمیت مردم را با اصول اصلاحات اجتماعی و عدالت توزیعی درآمیزند. به عبارت دیگر دموکراسی اجتماعی آن نوع دموکراسی است که تا اندازه‌ای روح سوسیالیسم در آن دمیده شده است و از این رو از لحاظ سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی در حدّ وسط میان لیبرالیسم و سوسیالیسم قرار می‌گیرد. بنابراین دموکراسی اجتماعی بر مسئولیت اجتماعی دولت تأکید دارد و در عین حال پاسدار نظام سرمایه‌داری در وجهی تعدیل شده است.



شبه دموکراسی‌ها: شبه دموکراسی‌ها در کشورهای در حال توسعه پدید آمده‌اند. در این نوع نظام‌ها زندگی سیاسی نه کاملاً دموکراتیک و نه کاملاً توتالیتر است. چنین کشورهایی اصولاً در گیرودار فرایند نوسازی و توسعه و گذار از سنت به تجدد قرار دارند و کشمکش‌های برخاسته از این شرایط از استقرار دموکراسی و توتالیتریسم هر دو جلوگیری می‌کند. همچنین ساختار اجتماعی سنتی و فرهنگ سنتی گسیخته و پراکنده امکان استقرار نظام سیاسی مدرن - چه دموکراتیک و چه توتالیتر - را منتفی می‌سازد. در این گونه کشورها سه انقلاب تاریخی الگوی سازماندهی به زندگی اجتماعی و سیاسی بوده است: یکی انقلاب فرانسه، دوم انقلاب صنعتی و سوم انقلاب روسیه یا الگوی اتحاد شوروی سابق. (بشپریه، ۱۳۸۰: ۱۳۳-۱۴۰)

ب) دیوید هلد (یازده مدل دموکراسی):

وی در کتاب مدل‌های دموکراسی در سال ۱۹۸۷ تحقیقی منضبط در خصوص انواع صورت‌های بروز یافته دموکراسی ارائه کرده است. مدل‌ها و تقسیم‌بندی‌های هلد از دموکراسی به قرار زیر است:

۱- دموکراسی کلاسیک: از خصوصیات این دموکراسی مشارکت مستقیم شهروندان در امور قانون‌گذاری است. این مدل در یونان باستان و با خصوصیات شهروندان محدود آتن رهگیری شده است.

۲- دموکراسی حمایتی: علت نامگذاری این دموکراسی این است که مردم یا شهروندان فعال برای اطمینان حاصل کردن از اینکه حاکمان سیاست‌هایی در جهت منافع آنها را پیگیری می‌کنند خواستار به دست آوردن حمایت حاکمان و نیز حمایت از یکدیگر هستند. در این دموکراسی اگر چه حاکمیت در نهایت متعلق به مردم است، اما به نمایندگانی تفویض می‌شود که از سوی شهروندان اعمال حاکمیت کنند. در این دموکراسی حوزه دولت از جامعه مدنی مجزا است و اختیارات دولت محدود است. وجود کانون‌های قدرت و گروه‌های رقیب نیز از شاخصه‌های این مدل است.

۳- دموکراسی تکاملی رادیکال: در این مدل شهروندان از برابری سیاسی و اقتصادی و نیز آزادی برخوردارند و هیچ یک بر دیگری رجحان و تفوق ندارد. تقسیم وظایف قوا از خصوصیات اصلی این دموکراسی است. شرایط عمومی تحقق آن، اجتماع کوچک غیر صنعتی است.

۴- دموکراسی تکاملی: در این دموکراسی، مشارکت در حیات سیاسی صرفاً برای پاسداری از منافع شخصی و فردی نیست، بلکه برای ایجاد شهروندانی آگاه، مسئول و رشید نیز ضروری است. از ویژگی‌های این دموکراسی این است که حق رأی همگانی بوده و تفکیک قوا به طور